



شرح حال شیخ احمد احسائی اع - قسمت سوم: ذکر اسفار

پس از آنکه شیخ احسائی اعلی الله مقامه، در عالم خواب و مکاشفات مأمور به نشر معارف اهل علیهم السلام شده و اجازه عزلت و دوری گذیدن از مردم را نیافتند، در هنگامی که تنها بیست سال سن داشتند سفرهایی آغاز کرده و از شهر خود خارج شدند، چرا که مردم آن دیار اغلب مناسبتی با آنچه شیخ اع دریافته بوده و مسئول نشر آن معارف بود، نداشتند.

1186 ه ق: ابتدا ایشان به عتبات عالیات مشرف میشوند تا از بار معنوی آن مشاهد مشرفه استفاده کنند و همچنین به محافل علما و فضالای کربلا و نجف حاضر شوند تا سطح علمی ایشان را مشاهده کنند.

در آن مدت با اینکه كأحد من الناس در جمع و درس علماء حاضر میشدند، اما دیری نپایید که خوش درخشیده و مورد توجه و تعظیم علماء قرار گرفته، و اجازات فراوانی نیز در روایت و درایت از علماء عراق دریافت نمودند. (از جمله: سید مهدی طباطبائی، شیخ جعفر بن شیخ خضر، میر سید علی طباطبائی و غیرهم.)

پس از گذشت حدود 22 سال که امر ایشان شهری یافتی بود، به همراه عیال خود به بحرین نقل مکان کرده و چهار سال اقامت گذراندند و پس از آن دوباره به عتبات و بصره بازگشته و حدود 9 سال نیز بدین منوال در قریه ها و بلاد مختلف گذشت تا آنکه عزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام را کرده و ابتدای اسفار ایشان به ایران بود.

1221 ه ق: در راه که از یزد میگذشتند مورد تجلیل علماء و مردم قرار گرفته و از ایشان خواستار اقامت و تأخیر حرکت شدند. پس چون آن دیار را لایق و شایق دیدند وعده به مراجعت داده و راهی مشهد

الرضا علیه السلام شدند. از این جهت در برگشت از زیارت، بخواهش مردم مدتی در یزد اقامت نمودند.

پس از این اقامت یوماً فیوماً علم و اخلاق ایشان شهره بلاد ایران شد و امر ایشان بیش از پیش انتشار یافت تا آنکه سلطان زمان فتحعلی شاه قاجار نیز ارادتمند آن جناب شده بود. و لذا مکتوباتی پی در پی برای شیخ احساسی اع میفرستاد که مشحون بر اظهار ارادت و شوق زیارت آن حضرت بود، اما به علت آنکه معاشرت با سلاطین برای طبع ایشان ناهموار بود، همواره عذر آورده و دعوت او را اجابت نمیکردند. تا اینکه در آخرین نامه فتحعلی شاه نوشت:

که اگر چه مرا واجب و متحتم است که بزیارت مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم، چرا که مملکت ما را بقدوم بهجت لزوم خود منور فرموده، لکن مرا بجهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم، لاقلاً باید ده هزار قشون همراه آورد و شهر یزد وادی است غیر ذی زرع و از ورود این قشون اهل آن ولا البته بقحط و غلامبتلی خواهند گشت و آشکار است که آن بزرگوار راضی بسخط پروردگار نیست و الا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم چه جای آنکه نسبت بآن بزرگوار تکبر ورزم.

و پس از وصول این مکتوب هر گاه ما را بقدوم میمنت لزوم سرافراز فرمود فیها المطلوب و الا خود بناچار اراده دار العبادۀ خواهم نمود.

شیخ احساسی اعلی الله مقامه، پس از ملاحظه مکتوب فوق، چاره ای نیافته و به طهران عزیمت نمودند.

در پایتخت، فتحعلی شاه قاجار اکرام و احترام بسیاری از ایشان به عمل آورده و روز بروز ارادتش زیاده میگشت و اطاعت ایشان را بر خواد واجب میدانست. و در همان مدت، شیخ اع چندین رساله به درخواست شاه نوشتند و سؤالات حکمی و اعتقادی او را پاسخ میگفتند، من جمله رساله خاقانیه که در جلد 5 جوامع الکلم چاپ شده و در کتابخانه و بسایت نیز موجود است.

پس از چند صباحی مرحوم شیخ احمد احساسی اعلی الله مقامه آهنگ معاودت به وطن نموده و سلطان از تصمیم ایشان ممانعت برآورد و چنین دلایل آورد که بلاد عرب در دست اهل تسنن و مخصوصاً وهابیت بوده و بودن شما در آنجا به تقیه خواهد گذشت و توان اظهار علم خود را نخواهید داشت. پس شیخ اع سخن شاه را صحیح یافته و اجابت نمود اما ماندن در طهران را قبول ننمودند و به شاه فرمودند که اگر من در جوار سلطان منزل گزینم، باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود، چرا که سلاطین اوامر و احکام خود را بظلم جاری میکنند و چون رعیت مرا مسموع الکلمه دانستند در امور رجوع به من نموده و ملتجی خواهند گشت، و حمایت از مسلمانان و رفع حاجت ایشان نیز بر من واجب است. پس چون در محضر سلطنت وساطت نمایم خالی از دو صورت نیست، اگر بپذیرید تعویق و تعطیل امر سلطنت است و اگر نپذیرید مرا خواری و ذلت.

1224 ه ق: پس شاه بفکرت فرو رفته و گفت امر به اختیار شماست، هر بلدی که اختیار کنید مختار ما نیز همان است، لذا شیخ اع یزد را بخاطر لیاقت و شوقی که در اهل آن بلد دیده بودند انتخاب نموده و راهی یزد شدند، شاه نیز دستور داد تا برخی از خانواده ایشان را که در بصره اقامت داشتند با کمال

احترام به یزد منتقل کنند.

در این هنگام که شیخ اع حدود 60 سال سن داشتند، امر ایشان در جمیع بلاد، انتشار و اشتهاار یافته و آوازه علم و اخلاق ایشان شهره آفاق گشته بود، و پیوسته از سوی علما مسائل فرستاده میشد و ایشان رسائل بسیاری نگاشته و بقدر تحمل خلاق کشف اسرار و نشر فضایل مینمودند.

اغلب این علماء ، درباره شیخ احساسی اع، بخود و بهم تبریک میگفتند و شاکر بودند از اینکه خداوند عالمی را از شیعه برانگیخت که بحکمت الهیه مأخوذ از ائمه ی اطهار عارف بوده و توانست با قدم ثابت و محکم بایستد و با فلاسفه و متکلمین بحث کند، و مانند اغلب مآلهایی نبود که فقط بفقہ و اصولی آشنا باشد و بلعن و سبّ و تکفیر حکماء بپردازد.

1229 ه ق: پس از چند سالی که در یزد اقامت داشتند، به قصد زیارت عتبات عزیمت کرمانشاه نمودند که در آن دیار نیز مورد استقبال شاه زاده محمد علی میرزا و جمیع مردم قرار گرفتند و بخواهش ایشان حدود 10 سالی نیز در آن دیار اقامت نمودند که البته در این مدت به حج بیت الله الحرام و عتبات عالیات مشرف شده و باز میگشتند.

1239 ه ق: دو سال پس از درگذشت شاهزاده محمد علی میرزا، شیخ احساسی اع دوباره عازم مشهد الرضا علیه السلام شده و در بین راه از قم، تهران ، شاهرود گذشته و 22 روز در مشهد مقدس اقامت نمودند و به علت شیوع وبا به سمت تربت ، طبس و سپس یزد رهسپار شدند و در تمامی بلاد مذکور استقبال عظیمی از ایشان صورت میگرفت.

پس از سه ماه اقامت در یزد به اصفهان که در آن زمان مرکز روحانیت بود، تشریف برده و از ایشان توسط علماء و اعیان آن دیار استقبال و پذیرائی فوق العاده ای شد و بخاطر ورود ماه رمضان ایشان را به مدت چهل روز نگاه داشتند. در این مدت چنان جمعیتی به مسجد ایشان ازدحام میکرد که شانزده هزار نفر به نماز حاضر میشدند.

پس از ماه رمضان، بقصد زیارت عتبات دوباره عازم کرمانشاه شده و پس از اقامتی یک ساله به کربلای معلی مشرف گشته، پس از آن نیز عازم حج بیت الله الحرام شدند.

یکشنبه 21 ذی القعدة 1241 ه ق: در اثنای همین راه بود که در دو منزلی مدینه طیبه در 75 سالگی دار فانی را وداع گفته و قرب جوار پروردگار را اختیار نمودند، و بدن مقدس ایشان بمدینه طیبه نقل شده و در بقیع پشت دیوار قبه مطهره ائمه علیهم السلام، مقابل بیت الاحزان دفن نمودند.

اولاد ایشان 29 فرزند بودند که از بین ایشان تنها 4 پسر به نام های محمد تقی، علی نقی، حسن و عبدالله و 3 دختر به نام های فاطمه، حجیه و فاطمه باقی ماند، و مابقی در سنین طفولیت وفات یافتند.

در قسمت بعدی، به ذکر محن و ابتلائات ایشان خواهیم پرداخت...